

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی  
۲۱ دسمبر ۲۰۲۱

## پنجاه و چهارمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستهکلم!

پنجاه و چهارمین جلسه دادگاه دفاعیات حمید نوری، دادیار پیشین زندان گوهردشت کرج و از متهمان اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در ایران، روز دوشنبه ۲۹ آذر ۱۴۰۰ برابر با ۲۰ دسامبر ۲۰۲۱، در دادگاه جرائم جنگی ستهکلم-سویدن برگزار شد.

پنجاه و چهارمین جلسه دادگاه حمید نوری، روز دوشنبه ۲۹ آذر با شهادت حسین ملکی در ستهکلم سویدن برگزار شد. حسین ملکی در پنجم مهرماه ۱۳۵۹ در سن نوزده سالگی توسط دو مامور لباس شخصی دستگیر و به جرم هواداری از گروه فرقان به حبس ابد محکوم شد.

حسین ملکی موقع بازداشت ۱۹ ساله بود و مهر ۱۳۶۰ در یک دادگاه اسلامی دو سه دقیقه‌ای به حبس ابد محکوم شدم. اما بعدا حکم من از ابد به ۸ سال تغییر کرد... وقتی حمید عباسی سه فرم به من داد امضا کنم دیدم حکم من تغییر کرده و ۱۵ سال شده است. از حمید عباسی پرسیدم چرا جرم من ارتقا یافته؟ نوری گفت: وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نامه‌ای از خمینی گرفته تا همه حکم‌هایی که منتظری داده باید تغییر کند. خمینی نوشته با ۹۹ درصد حکم‌ها مخالف است و باید دوباره همه را به حکم‌های قبلی برمی‌گرداند... گفتم پس چرا حکم ابد مرا برنگردانند و ۱۵ سال دادند؟ نوری با هم خنده تحقیر آمیزی که داشت گفت: فرقی بین ۱۵ سال و ابد وجود ندارد و شاید زنده بیرون بروید... فکر نکنید تا الان زنده مانده‌اید ما هر زمان بخواهیم شدت عمل به خرج می‌دهیم... من فرم‌ها را امضا کردم و چشم‌پند زدم و برگشتم به بند جهاد...

حسین ملکی در بهمن ۱۳۶۶ با گروهی که در اعتصاب غذا بودند، از زندان اوین به گوهردشت منتقل شد و اولین ملاقات او با حمید نوری در همان شب اول صورت گرفت.

حسین ملکی به تشریح اتفاقات و دیده‌ها و شنیده‌هایش درباره دوران اعدام‌ها پرداخت و شهادت داد که هرگز در برابر هیات مرگ قرار نگرفت و حکمش در مهر ۶۷ به ۱۵ سال حبس تغییر کرد.

حسین ملکی به عنوان شاهد گفت که در سال ۱۳۶۹ در زندان اوین متوجه شد که نام واقعی حمید عباسی، حمید نوری است. وی به گفته خود از سال ۱۳۵۹ به دلیل همکاری با «گروه فرقان» بازداشت و به حبس ابد محکوم شد و یازده سال را در زندان‌های اوین، قزل‌حصار و گوهردشت سپری کرد.

به گفته ملکی، علی‌اکبر ناطق‌نوری، «حاکم شرع گروه فرقان بود و بعد از دستگیری اول رهبران گروه فرقان و محاکمه آنان، ناطق نوری این سمت را به (علی) مبشری واگذار کرد.»

علی اکبر ناطق نوری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است که پیش‌تر وزیر کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس دفتر بازرسی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، بوده است.

حسین ملکی گفت که بهمن ۱۳۶۶ به اتفاق تعدادی دیگر از زندانیان به زندان گوهردشت منتقل شد و در شب ورود به این زندان، حمید عباسی را به اتفاق داود لشکری و ناصرین (محمد مقیسه) دید.

ملکی اما گفت که حمید نوری نقش اصلی را در انتقال او و دیگر زندانیان به بند جهاد زندان گوهردشت داشته است و او دو بار حمید عباسی را بدون چشم‌پند در این زندان دید:

«حمید عباسی (نوری) تصمیم‌گیرنده بود و دستور می‌داد که باید برویم آن‌جا. ناصرین (محمد مقیسه) و داود لشکری هم با تعدادی پاسدار بودند.»

...

دادستان: صبح بخیر. من مارتینا وینسلو هستم یکی از دادستان‌های این پرونده. همان‌طور که رئیس دادگاه هم گفت اگر شما در مورد مطالبی مطمئن نیستید بگویید چون خیلی وقت پیش از این روی داده است. امروز شما به این جا آمدید تا در مورد مشاهدات خود حرف بزنید. اگر مسایلی را از دیگران شنیدید واضح‌تر روشن کنید.

دادستان: من می‌دانم شما در زندان‌های ایران بودید. کی دستگیر شدید؟ تاریخ را به ایرانی هم بگویید اشکالی ندارد. چه مدت زندانی بودی؟

حسین ملکی: من در مهر ماه سال ۵۹ در تهران دستگیر شدم. آن سال تقریباً فضای ایران فضای بازی بود. من توسط دو نفر لباس شخصی دستگیر شدم و مرا به نزدیکترین کمیته بردند. به دلیل این که کتاب‌هایی در کیفم بود مربوط به گروه فرقان مرا به کمیته دیگری منتقل کردند.

دادستان: آیا شما را مدت طولانی بازداشت کردند؟

حسین ملکی: بلی مرا به زندان اوین فرستادند و زمان زندان ۱۱ ساله من آغاز شد.

دادستان: فرقان چیست؟ چه نوع سازمانی است؟

حسین ملکی: یک سازمان با ایدئولوژی مذهبی بود که مخالف جمهوری اسلامی بود.

دادستان: خوب چه پیام سیاسی و اهدافی داشت؟

حسین ملکی: اهداف‌شان این بود که رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم ضد‌مردمی است و به همین دلیل می‌خواستند این حکومت سرنگون شود.

دادستان: ایدئولوژی‌شان چی بود؟ برای چه چیزی مبارزه می‌کردند؟

حسین ملکی: ایدئولوژی اسلامی داشتند. اما این ایدئولوژی شان مخالف حاکمیت اسلامی بود.

دادستان: مارکسیست یا سوسیالیست نبودند؟

حسین ملکی: مارکسیست نبودند اما به نوعی سوسیالیسم را قبول داشتند.

دادستان: کی آوردنت به اوین؟

حسین ملکی: هفتم مهر ماه من به زندان اوین تحویل داده شدم.

دادستان: چه سالی؟

حسین ملکی: ۱۳۵۹

دادستان: آن موقع چند سال داشتید؟

حسین ملکی: ۱۹ سالم بود.

دادستان: چه مدت زمانی اوین بودید؟

حسین ملکی: من تا تیر ماه ۱۳۶۹ در زندان اوین بودم.

دادستان: بعدش چی شد؟

حسین ملکی: در ابتدا مرا آوردند به زندان اوین. من به مدت شش ماه و نیم ماه در سلول‌های انفرادی ۲۰۹ بودم.

دادستان: بعد چی شد؟

حسین ملکی: بعد من به بند عمومی منتقل شدم و سپس مهر ماه به دادگاه برده شدم.

مرا بردند به اتاقی و گفتند چشم‌پندت را بردار. برداشتم و دیدم به فاصله نیم متر با من یک قفسه کتاب بود. یک نفر از

پشت سر من صحبت کرد و گفت: بسم‌الله رحمان الرحیم. دادگاه شما شروع می‌شود. سپس پرسید: اسلحه‌ها را چه کار

کردید؟ گفتم کدام اسلحه‌ها؟ یکی گفت حاج آقا پرونده را هنوز به دادگاه نیاوردند و در راه است.

دادستان: متأسفانه حرفت را باید قطع کنم. شما را به چند سال زندان محکوم کردند؟

حسین ملکی: بلی به حبس ابد محکوم شدم.

دادستان: بعد هنوز اوین بودید؟

حسین ملکی: بلی تا ۱۳۶۱.

دادستان: اتهامت چی بود؟

حسین ملکی: هواداری از گروه فرقان.

دادستان: سال ۶۱ می‌پرنت به زندان دیگر؟

حسین ملکی: تیرماه ۶۱ مرا از زندان اوین به قزل‌حصار منتقل می‌کنند.

دادستان: چه مدت زمانی آن‌جا بودید؟

حسین ملکی: تا زمان ۱۳۶۵.

دادستان: بعد چی شد؟

حسین ملکی: هنگامی که زندانیان قزل‌حصار تخلیه شد مرا با سایر زندانیان دوباره به اوین برگرداندند. تا ۱۳۶۶ در

اوین بودم. این سال در بندی که من بودم از بهمن ماه که در اعتصاب غذا بودیم همه ما را به زندان گوهردشت منتقل

کردند.

دادستان: تو هم اعتصاب کرده بودید؟

حسین ملکی: بلی.

دادستان: شما بهمن ۶۶ به گوهردشت آمدید؟

حسین ملکی: بلی.

دادستان: همه زندانیان آن بند اعتصابی را به گوهردشت آوردند.

حسین ملکی: بلی.

دادستان: در گوهردشت چه اتفاقی افتاد؟

حسین ملکی: من می‌توانم هنگام ورود به گوهردشت با تعریف کنم؟

دادستان: بگو.

حسین ملکی: هنگامی که اتوبوس ما وارد محوطه گوهردشت شد و ما پیاده شدیم به ما فریاد زدند همه بدون. شب بود

من هم می‌دویدم اما پاسدار از هر طرف به سر و صورت ما می‌زدند اما ما باید می‌دویم. تا رسیدیم به داخل یک

ساختمان و گفتند ما بایستیم اما آن‌ها همچنان به زدن ما ادامه می‌دادند. به من و بقیه گفتند لباس‌هایمان را در بیاوریم. لباس‌هایمان را در آوردیم و مرا با چند نفر وارد اتاقی کردند. وقتی که کمی فضا آرام شد یکی فریاد می‌زد این‌جا زندان گوهردشت است. اعتصاب غذایتان را بکشید. ما در درون اتاق این صدا را می‌شنیدیم و از بیرون می‌آمد. بعد یک پاسدا در اتاق ما را باز کرد و یک قابلمه غذا درون اتاق ما گذاشت. بعد از چند لحظه در اتاق باز شد و ناصریان و دو نفر دیگر وارد شدند. ناصریان را از زندان قزل حصار به عنوان دادیار می‌شناختم ولی آن دو نفر را اولین بار می‌دیدم. ناصریان گفت یا اعتصاب غذایتان را می‌شکنید و یا همین فضای ضرب و شتم ادامه خواهد داشت. ما با هم تصمیم گرفتیم اعتصاب غذا را بشکنیم. بعد از دو سه روزی که در آن بند بودیم من و چند نفر را به بند فرعی ۱۷ بردند. ما مجموعاً ۱۶ و ۱۷ نفر بودیم که چند نفرشان مجاهد بودند و بقیه جرایمی مختلفی مثل من داشتند. تا خرداد ماه ۱۳۶۷ ما توی همان فرعی بودیم. خرداد ماه ۱۳۶۷ مرا به همراه همه زندانیان این بند به سالن ۱ گوهردشت منتقل کردند. این وضعیت تا تیر ماه ۶۷ ادامه داشت. ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷ حکومت اسلامی قطع‌نامه را پذیرفت و جنگ ایران و عراق پایان یافت. با وجود این که همه اعضای زندانی در بند ما احساس خوبی داشتند اما من چنین حسی نداشتم. اما هرگز فکر نمی‌کردم چه اتفاقی در انتظار ماست. دو سه روز بعد از پایان جنگ به ما گفتند وسایل‌تان را جمع کنید و به حیات بروید. پس از حدود نیم ساعت و یا بیش‌تر ناصریان و دیگران آمدند حیات. ناصریان به ما گفت فاضلاب‌های این جا مشکل پیدا کرده از این‌رو شما را باید به بند جهاد منتقل کنیم. بعد از رفتن ناصریان دو نفر دیگر با پاسداران بودند اما معلوم بود که این دو نفر شاخص‌تر از سایر پاسداران هستند. یکی داوود لشکری بود و آن فرد دیگر را حمید عباسی صدا می‌کردند. من این اسامی را بعد از بچه‌ها شنیدیم. حمید عباسی همان فردی بود که در شب ورود ما با ناصریان به بند ما آمده بود و نفر سوم همین داوود لشکری بود. من و بقیه بچه‌ها اعتراض کردیم و گفتیم نمی‌خواهیم به بند جهاد برویم. حمید عباسی گفت شما به بند جهاد منتقل نمی‌شوید و به بند مقابل جهاد می‌روید... این بحث‌ها ادامه داد داشت... به طور مشخص سه نفر از بچه‌ها را از بین ما بیرون کشیدند و شروع کردند به کتک زدن آن‌ها. بعد از این ماجرا همه ما مجبوری شدیم بپذیریم تا ما را به بند جهاد بفرستند...

...

حسین ملکی گفت حکم حبس ابدش در سال ۱۳۶۴ بعد از دیدار با نماینده آیت‌الله منتظری در زندان قزل‌حصار به هشت سال زندان کاهش یافت: «نماینده آقای منتظری یک آخوندی به نام ناصری بود با من صحبت کرد و سؤالاتی از این قبیل پرسید که بروی بیرون زندان چه خواهی کرد و آیا حاضر به مصاحبه هستی یا نیستی. بعد از ملاقات، حکم من از ابد به هشت سال کاهش یافت. مهرماه حکم من تمام شد و من باید آزاد می‌شدم اما هنوز در زندان بودم. اواخر مهر یا اوایل آبان حمید عباسی(نوری) مرا صدا کرد. رفتم داخل اتاق. گفت چشم‌بندت را بردار. برداشتم. سه برگه به من داد، گفت بخوان، بنویس رویت شد و امضا کن. من خواندم و دیدم که حکم باز تغییر کرده و به ۱۵ سال زندان تبدیل شده است. از حمید عباسی(نوری) سوال کردم که چرا به حکم من اضافه شده و چرا آزاد نشده‌ام؟ جواب داد که وزارت اطلاعات یک نامه از خمینی گرفته و تمام حکم‌هایی که تحت عنوان عفو آقای منتظری تقلیل پیدا کرده را دوباره بازبینی می‌کند و با ۹۹ درصد این عفو‌ها مخالف است و این حکم‌ها را بر می‌گرداند.»

ملکی افزود که حمید نوری به او گفته است: «گفت تو دعا کن که زنده از این‌جا بروی بیرون؛ فرقی بین ۱۵ سال و ابد نیست. فکر نکن که از دست ما در رفته‌اید و زنده مانده‌اید. هر زمان و هر لحظه لازم باشد، در برخورد با شما شدت عمل به خرج می‌دهیم.»

حسین ملکی از دیدار دیگرش با حمید نوری در زندان گوهردشت گفت: «اواخر شهریور یا مهرماه، خمینی فتوا داده و شطرنج و موسیقی را آزاد کرده بود. خودم شخصا از حمید عباسی(نوری) پرسیدم الان که دیگر شطرنج آزاد شده و از نظر شما حرام نیست، ما می‌توانیم شطرنج بازی کنیم؟ با لب‌خند تحقیرآمیز همیشگی‌اش گفت که شما خوب می‌دانید امام برای چه شطرنج را آزاد کرده. این برای مردم بیرون است و برای شما همچنان ممنوع است. قبل از آن ما، با خمیر نان مهره‌های شطرنج درست کرده و به‌طور پنهانی، دور از چشم پاسدارها، داخل بند شطرنج بازی می‌کردیم.»

حسین ملکی در ادامه دادگاه گفت بعد از اعدام‌ها هم سه بار حمید عباسی را دیده بود: «من اواخر بهمن ۱۳۶۷ به اوین منتقل شدم و تا زمان آزادی در اردیبهشت ۱۳۷۰ در زندان اوین بودم. حمید عباسی(نوری) معاون ناصرین(محمد مقیسه) در دادرسی زندان اوین بود و بعد از رفتن ناصرین(محمد مقیسه) از اوین، باز حمید نوری معاون شیخ‌پور بود که جانشین ناصرین شده بود.»

وی سپس درباره دیدارش با حمید نوری در سال ۱۳۶۹ در زندان اوین توضیح داد که در همین روز متوجه شد که نام واقعی حمید عباسی، حمید نوری است: «در سالن دو آموزشگاه که جان‌بهر بردگان از اعدام‌های ۱۳۶۷ در آن بودند، زندانی‌های جوان و کم‌سن و سالی هم بودند که در جریان یک مسابقه فوتبال در تهران دست به اعتراض زده بودند و زندانی شده بودند، تعدادی زندانی مرتبط با به وزارت امور خارجه بودند. آذر همان سال می‌خواستند یک تیم فوتبال، والیبال و کشتی را برای مسابقه به زندان قزل‌حصار ببرند و اجازه حضور به یک زندانی به اسم حسین توکلی را که به‌دلیل جرایم غیرسیاسی او را گرفته بودند و از چهره‌های ورزشی شناخته‌شده‌ای در رشته والیبال و واترپولو بود نمی‌دادند. در همین زمینه دادیار سوم زندان که حمید رحمانی یا رحمانیان نام داشت گفت که حمید نوری خودش می‌آید و من متوجه شدم که نام واقعی حمید عباسی، حمید نوری است.»

به گفته ملکی، ۲۲ بهمن همان سال عفو عمومی اعلام و ۷۰۰ زندانی را آزاد کردند: «یک ملاقات حضوری به ما در همه بندها دادند در جایی که دوستان ما را چند ماه قبل در آن‌جا به دار کشیده بودند و رفتار ناصرین(محمد مقیسه) و حمید عباسی(نوری) مثل فرماندهان جنگی بود که پیروز شده بودند و بر روی اجساد بر زمین افتاده داشتند قدم می‌زدند و سان می‌دیدند.»

احتمالا گروه فرقان برای بخشی زیادی از افکار عمومی چندان شناخته شده نیست. اما طبق اعلام رسمی مقامات آغازین حاکمیت جمهوری اسلامی، فرقان گروهی مسلح مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران بود که با چند ترور مهم و کشتن برخی از شخصیت‌های کلیدی جمهوری اسلامی وارد عرصه سیاست ایران شد.

بنا به ادعای جمهوری اسلامی این گروه تعدادی جوان بودند که برداشته‌ها و تفسیرهای تندروانه‌ای از اسلام سیاسی و قرآن داشتند و با تفسیری که از قرآن می‌کردند، خود را فرقان یعنی جدا کننده بین حق و باطل می‌دانستند.

رهبر گروه فرقان شخصی به نام «اکبر گودرزی» معرفی شد که قبل از انقلاب ۱۳۵۷ در حوزه علمیه طلبه بود که در ۱۸ دی ۱۳۵۸ دستگیر شد و در روز ۳ خرداد ۱۳۵۹ در ۲۴ سالگی تیرباران شد.

به گفته جمهوری اسلامی گروه فرقان معتقد بود که حکومت وقت جمهوری اسلامی یک حکومت منحرف از اسلام است و چون متفکرینی چون مرتضی مطهری و محمد مفتاح نقش اصلی را در انحراف آن داشته‌اند باید ترورها متوجه چنین افرادی باشد. در همین چارچوب ۸ ترور به گروه فرقان منتسب هست.

ترور مرتضی مطهری که از او به‌عنوان مهم‌ترین متفکر جمهوری اسلامی یاد می‌شود در اردیبهشت ۱۳۵۸، ترور محمد مفتاح دیگر روحانی معروف و نزدیک به آیت‌الله خمینی در ۲۷ آذر، ترور مهدی عراقی از سران موفته، از مدیران روزنامه کیهان و از غیر روحانیون نزدیک به محفل خصوصی آیت‌الله خمینی در چهارم شهریور ۵۸، ترور

آیت‌الله قاضی طباطبایی مهم‌ترین روحانی حکومت در تبریز، ترور تیمسار قره‌نی رییس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی و ترور حاجی تقی طرخانی از دیگر اعضای متلفه و ترور شیخ قاسم اسلامی. البته در انتساب این ترورها به سازمان فرقان، غیر از ادعاهای جمهوری اسلامی سند مستقل و معتبر دیگری ارائه نشده است. ترور اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۵۸ هم منتسب به سازمان فرقان است اما هاشمی رفسنجانی از این ترور جان سالم بدر برد.

گودرزی در دادگاه جمهوری اسلامی در مورد چگونگی تشکیل فرقان چنین گفته است: «ما از ابتدایی که شروع کردیم، چهار پنج نفر بوده‌ایم، مسائل فکری و اعتقادی و سیاسی را با همدیگر مطرح و تحلیل می‌کردیم و نتیجه‌گیری‌هایمان را به‌صورت کتاب‌های ایدئولوژیکی یا به صورت نشریات سیاسی منتشر کردیم. سیر کار ما این چنین بوده است» (کتاب ماه، فرهنگی تاریخی یادآور شماره ۶، ۷، ۸ ص ۲۹۰) از حدود ۷۰ نفری که به روایت جمهوری اسلامی از این سازمان در یک خانه تیمی بازداشت شدند، ۲۵ نفر از جمله اکبر گودرزی رهبر سازمان اعدام شدند و بعد از آن هم دیگر خبری از این گروه نشد. حسن آق‌لو یکی دیگر از رهبران فرقان در بازجویی‌های خود دلایل ترور مقامات جمهوری اسلامی را این‌گونه توضیح داده است:

«قره‌نی به دلیل عضویتش در باند زور، مطهری به دلیل عضویتش در باند تزویر که همان روحانیت انحصارطلب می‌باشد، رفسنجانی به دلایل بالا، رضی شیرازی به دلایل بالا، دشتیان به دلیل بالا، لاجوردی به دلیل عضویت در باند زر، مفتاح به دلیل عضویت در باند تزویر، مهدیان به دلیل عضویت در باند زر، طرخانی به دلیل عضویت در باند زر...» (پرونده حسن آق‌لو، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۸۶۴۱)

بر اساس برآورد نیروهای امنیتی درگیر در پرونده فرقان، اعضای آن «۱۲۰ نفر بودند که هسته عملیاتی‌شان به پنجاه نفر می‌رسید.» و نیروهایی که مستقیماً در عملیات نظامی دست داشتند ۱۷ نفر بودند. در این تصمیم‌گیری حسن آق‌لو، محمد متحدی، عباس عسگری و علیرضا شاه‌باباییگ، حمید نیکنام و غلامرضا یوسفی شرکت داشتند. این تصمیم‌گیری در خانه‌ای تیمی واقع در خیابان آزادی که توسط محسن سیاهپوش اجاره شده بود گرفته شد. (از پرونده اکبر گودرزی سوال ۲۲۵)

گروه فرقان در سال ۱۳۵۶ش، به‌وسیله اکبر گودرزی، از اهالی لرستان، فعالیت سازمانی و تشکیلاتی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۵۵، گودرزی بر اساس آموزه‌های نشأت گرفته از تفسیرهای شخصی خود از قرآن، به شدت علیه روحانیت حمله و انتقاد نمود. گروه فرقان رویکردی ابزاری به دین و آیات قرآنی، به خصوص تاویل مفاهیمی مانند توحید و توجیه اجتماعی، داشتند و بر اساس این دیدگاه تعبیری مانند جامعه بی‌طبقه توحیدی مطرح کردند. مرتضی مطهری در مقدمه کتاب جهان‌بینی توحیدی به رویکرد اعضای فرقان پاسخ داد. گروه، بیش‌ترین مخالفت خود را با حوزه‌های دینی و روحانیت اظهار می‌کرد و بن‌مایه اصلی ایدئولوژی این گروه، مخالفت با روحانیت و به اعتقاد خودشان تبلیغ اسلام راستین بود. اعضای گروه فرقان در ظاهر خواستار سقوط حکومت شاه بودند و روحانیت را ضد توحیدی‌ترین عناصر جامعه دانسته و معتقد بودند که باید در کمترین زمان ممکن با توسل به قهر و آتش و سلاح آنان را از میان برداشت.

نحوه جذب همه اعضای گروه فرقان به یک طریق نبود، ولی اکثر عضوگیری‌ها، از محلاتی بود که رهبر سازمان در آن محلات به کار تفسیر قرآن و سخنرانی می‌پرداخت. اکثر اعضای گروه فرقان را ساکنین محلات پایین‌شهر تهران تشکیل می‌دادند. رهبر گروه، در سال ۱۳۵۵، به محله قلهک آمد و در مسجد «خمس» به تفسیر قرآن پرداخت و اولین

تفسیر او سوره مومنون و صحیفه سجادیه بود. او در ابتدا با عبا و عمامه به سخنرانی و تفسیر می‌پرداخت ولی بعد از مدتی از لباس روحانیت بیرون آمد و با لباس شخصی به تفسیر قرآن پرداخت.

شناسایی و دستگیری تعدادی از اعضای گروه فرقان در تاریخ ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۸ بود که پس از محاکمه در دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شدند و حکم آن‌ها در تاریخ ۱۳ اسفندماه ۱۳۵۸، توسط دادستانی انقلاب به مورد اجرا گذاشته شد. اما رهبر سازمان فرقان که در دی‌ماه ۱۳۵۸ دستگیر شده بود به‌همراه پنج نفر دیگر از اعضای فرقان در تاریخ ۳ خردادماه ۱۳۵۹، تیرباران شدند. در این رابطه، دادگاه انقلاب اسلامی اعلامیه‌ای با این مضمون انتشار داد: «۶ تن از بنیان‌گذاران و کادر رهبری گروه تروریستی و ضد اسلامی فرقان که در طرح پیشنهاد و تصویب ترور شخصیت‌هایی چون استاد مطهری، حجت‌الاسلام دکتر مفتاح، دو پاسدارش (بهمنی و نعمتی) و حاج مهدی عراقی و پسرش حسام عراقی و تیمسار ولی‌الله قرنی و طرح سرقت‌های مسلحانه‌ی متعددی از بانک‌های، نقش درجه یک داشتند و در انحراف بردن نوجوانان یا جوانان و بدعت‌گذاری در دین با پوششی از قرآن به نام اسلام، مهلک‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام و جامعه زدند، در دادگاه اسلامی ایران محاکمه شدند. دادگاه پس از شور، مشورت و نشست، آن‌ها را مفسد فی‌الارض و محارب با خدا و رسول خدا شناخت. حکم صادره در سحرگاه روز سه‌شنبه، ۱۳۵۹/۳/۳، در مورد: آقایان اکبر گودرزی- علی حاتمی-عباس عسکری- حسن اقرلو- سعید مرآت-علیرضا شهاب‌ابیگ‌تبریزی به اجرا درآمد.» (علی بابایی، داوود (۱۳۸۳). بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)، جلد دوم، تهران: امید فردا)

شاهد در مجموع یازده سال در زندان‌های اوین، قزل‌حصار، و گوهردشت زندانی بود. حسین ملکی در سال ۱۳۷۰ از زندان آزاد شد.

دادگاه حمید نوری روز چهارشنبه ۲۲ دسمبر ادامه خواهد یافت.